

پیمان و پایداری

خلافت الہی امیر مؤمنان علیہ السلام
و چگونگی مواجهہ با آن

تألیف:

دکتر عبدالعلی موحدی

موحدی، عبدالعلی، ۱۳۵۰
پیمان و پایداری خلافت الهی امیرمؤمنان علیه السلام و چگونگی مواجهه با آن / تألیف
عبدالعلی موحدی. - قم: رادنگار، ۱۳۸۲.
۳۲۰ ص.

ISBN 964 - 96598 - 0 - 3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت. ۲.
امامت. الف. عنوان.

۲۹۷ / ۴۵۲

BP ۲۲۳ / ۵۴ / ۸۲ پ ۹

۴۰۸۶۲ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران



پیمان و پایداری
(خلافت الهی امیرمؤمنان علیه السلام و چگونگی مواجهه با آن)

دکتر عبدالعلی موحدی

انتشارات رادنگار

چاپ اول: ۳/۰۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۸۴

چاپ عمران

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۳ - ۰ - ۹۶۵۹۸ - ۹۶۴ ISBN

آدرس: قم، خیابان شهید بهشتی کوچه ۵ پلاک ۸

تلفن: ۶۶۳۱۳۷۰ - ۹۱۲۳۰۶۱۵۱۱

مرکز پخش: رایحه ۹ - ۸۸۹۷۶۱۹۸ - ۲۱

فهرست اجمالی

پیش‌گفتار ۷

مقدمه ۱۳

فصل اول: نور آگاهی در بند گمراهی

درس ۱: غصب خلافت در شأن تبیین معارف دین (۱) ۲۵

درس ۲: غصب خلافت در شأن تبیین معارف دین (۲) ۳۵

درس ۳: حفظ دین اسلام توسط امیر مؤمنان علیه السلام ۴۱

فصل دوم: دادخواهی حق، بیدادگری باطل

درس ۴: امیر مؤمنان علیه السلام زمام‌داری را حق خود می‌دانست (۱) ۵۳

درس ۵: امیر مؤمنان علیه السلام زمام‌داری را حق خود می‌دانست (۲) ۵۹

درس ۶: امیر مؤمنان علیه السلام زمام‌داری را حق خود می‌دانست (۳) ۶۹

درس ۷: امیر مؤمنان علیه السلام زمام‌داری را حق خود می‌دانست (۴) ۸۱

درس ۸: امیر مؤمنان علیه السلام زمام‌داری را حق خود می‌دانست (۵) ۹۱

درس ۹: مجادلات امیر مؤمنان علیه السلام ۱۰۱

درس ۱۰: احتجاج معصومین علیهم السلام و اصحاب ۱۱۱

فصل سوم: پیمان نبی، پایداری وصی

- درس ۱۱: مواجهه‌ی امیر مؤمنان علیه السلام با غصب خلافت در شأن زمام‌داری ۱۲۵
- درس ۱۲: توقف نهضت و حکمت‌های آن (۱) ۱۳۵
- درس ۱۳: توقف نهضت و حکمت‌های آن (۲) ۱۴۷
- درس ۱۴: توقف نهضت و حکمت‌های آن (۳) ۱۵۷
- درس ۱۵: توقف نهضت و حکمت‌های آن (۴) ۱۶۵
- درس ۱۶: توقف نهضت و حکمت‌های آن (۵) ۱۷۳
- درس ۱۷: توقف نهضت و حکمت‌های آن (۶) ۱۸۳

فصل چهارم: حباب شبهه بر دریای حقیقت

- درس ۱۸: بررسی خطبه‌ی ۵ ۱۹۵
- درس ۱۹: بررسی خطبه‌ی ۷۴ ۲۰۹
- درس ۲۰: بررسی خطبه‌ی ۹۲ (۱) ۲۲۱
- درس ۲۱: بررسی خطبه‌ی ۹۲ (۲) ۲۳۳
- درس ۲۲: بررسی خطبه‌ی ۱۶۲ ۲۴۵
- درس ۲۳: نامه‌ی آن حضرت پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر ۲۵۳
- درس ۲۴: بررسی دو اشکال ۲۶۷
- درس ۲۵: بررسی خطبه‌ی ۲۲۸ ۲۸۱
- درس ۲۶: بررسی دو کلام دیگر ۲۸۷
- خاتمه: خطبه‌ی شش‌شنبه، سند جاوید مظلومیت ۲۹۷
- فهرست منابع ۳۰۹
- فهرست تفصیلی ۳۱۵

پیش‌گفتار

از جمله مباحث مورد گفت‌وگو میان شیعه و اهل تسنن، زمام‌داری و حکومت جامع‌های اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در طول تاریخ بعد از رسول خاتم صلی الله علیه و آله تا عصر حاضر، همواره این مسأله از اساسی‌ترین نقاط مورد اختلاف میان مسلمانان بوده و نظریات و تئوری‌های گوناگون از سوی تفکرات مختلف ارائه گشته است.

شیعه به عنوان اعتقاد اصیل اسلامی معتقد است: زمام‌داری پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حق الهی ائمه علیهم السلام است و دیگران به ناحق، مسند حکومت را از این بزرگواران ستانده‌اند. در مقابل، مخالفان نیز با تلاشی پی‌گیر در صددند حوادث واقع شده در صدر اسلام را مشروع جلوه داده، مطابق رضایت خدا و شرع اسلام معرفی کنند. آنچه در این نوشتار بررسی و به نقد کشیده شده است، نظریه‌ایست که تحت عنوان پنداره‌ی رضایت مطرح می‌گردد. طرفداران این نظریه برآنند: هر چند امیر مؤمنان علیه السلام پس از رحلت

رسول اکرم ﷺ شایستگی تصدی حکومت را دارا بود و گرچه آن حضرت، حقّ احراز این مقام را برای خود ثابت می‌دید (چه به دلیل نصّ الهی و چه به خاطر افضلیّت)، اما آن هنگام که از اقبال مردم مایوس گشت، به حکومت دیگران راضی شد و از حقّ خود صرف‌نظر کرد و از آن‌جا که زمام‌داری آنان را در راستای اجرای احکام خدا می‌دید، به همکاری و مشارکت در امر حکومت پرداخت.^۱ این گروه هم‌چنین از مدارک شیعی، شواهدی را بر ادعای خویش ارائه کرده، به طور ضمنی اعتقاد شیعه را متناقض و مخالف مبانی خود معرفی می‌کنند.

هدف اصلی ما در بررسی این نظریه، بیان نارضایتی امیر مؤمنان علیه السلام از حاکمان وقت و ارائه‌ی دلیل سکوت آن حضرت در مقابل آنان، از زبان خود آن حضرت است تا نشان دهیم: طبق مدارک شیعه نه تنها رضایتی از جانب امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به مخالفانش وجود ندارد بلکه رفتار و گفتار حضرت، سراسر اعلام نارضایتی و مظلومیت خود است. در این راستا مطالب خود را در طی چهار فصل ارائه کرده‌ایم:

در فصل اوّل به طور مختصر به غصب خلافت در امر تبیین دین پرداخته‌ایم. همان‌گونه که در بحث امامت تطبیقی، مفهوم خلافت پیامبر اکرم ﷺ را از زمام‌داری توسعه داده، اعتقاد شیعه را در جانشینی ائمه علیهم السلام در شوون مختلف پیامبر ﷺ نشان دادیم؛ در این بحث نیز غصب خلافت ائمه علیهم السلام را از غصب حقّ زمام‌داری و

(۱) گفتار برخی از این افراد در درس ۱۱ ذکر شده است.

حکومت بر جامعه‌ی اسلامی به غصب خلافت آنان در شؤون مختلف تعمیم داده‌ایم و به طور عمده به بررسی این پدیده در مقام تبیین و توضیح آیات قرآنی و معارف دین پرداخته‌ایم.

فصل دوم که دربردارنده‌ی اصلی‌ترین هدف این نوشتار است، به ارائه‌ی سخنان امیر مؤمنان علیه السلام در حقانیت خود در زمام‌داری و باطل بودن دیگران اختصاص دارد. در این فصل گوشه‌ای از دادخواهی و تظلم آن حضرت را به قلم درآورده‌ایم تا هم نشان دهیم: امیر مؤمنان علیه السلام همواره حق خود را در جان‌شینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر زمام‌داری، غصب شده می‌داند و هم پاره‌ای از اعلام نارضایتی دائمی آن حضرت را از حکومت غاصبان یادآوری کرده‌باشیم.

در **فصل سوم** رفتار امیر مؤمنان علیه السلام در برابر غصب حق حکومت الهی خویش گزارش شده‌است و طبق مدارک شیعی نشان داده‌ایم: امیر مؤمنان علیه السلام ابتدا در مقابل مخالفان، به نهضت برخاست. اما در ادامه به دلیل عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سبب مواجهه با خذلان مردم، حرکت خود را متوقف ساخت و سکوتی تلخ را پیشه کرد. هم‌چنین حکمت‌های این سکوت را از زبان خود آن حضرت آورده‌ایم تا از هرگونه سوء استفاده از رفتار و گفتار ایشان برای توهّم رضایت از مخالفان، جلوگیری کرده‌باشیم.

با توجه به فصل‌های دوم و سوم که قرینه‌ای قطعی از سخنان و اعمال امیر مؤمنان علیه السلام در نارضایتی نسبت به غاصبان حق الهی خویش به‌دست می‌دهد، در **فصل چهارم** به بررسی شبهات مخالفان پرداخته و شواهد خیالی آنان را بر پنداره‌ی رضایت،

یک به یک مورد دقت قرار داده‌ایم و با توجه به متن کامل فرمایش‌های مورد استناد و ارائه‌ی معانی و وجوه محتمل‌تر و بلکه قطعی این شواهد، تعصب کورکورانه و عدم رعایت موازین علمی را از جانب مخالفان برملا کرده‌ایم.

توجه به چند نکته ضروری است:

اول: آنچه در این نوشتار به عنوان سکوت از آن نام برده شده است، قیام نکردن امیر مؤمنان علیه السلام علیه مخالفان و اقدام عملی نکردن برای به دست آوردن حکومت می‌باشد. وگرنه آن حضرت در فرصت‌های مختلف و زمینه‌های مناسب، به زبان، شکوه و شکایت خویش را از وضع موجود اعلام کرده و نارضایتی خود را نسبت به خلفا - در گفتار و رفتار - نشان داده است. مجموعه‌ای از این دادخواهی‌ها در این نوشتار منعکس شده است.

دوم: مبنای ما در این نوشتار، بحث اثباتی پیرامون حقیقت امیر مؤمنان علیه السلام نیست. بلکه قرائن و شواهدی را اقامه کرده‌ایم تا پنداره‌ی رضایت را باطل سازیم. از این رو در این بحث به بررسی نصوص امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام نپرداخته‌ایم. هر چند گفت‌وگو پیرامون ادله‌ای نظیر: آیات ولایت و اولوا الامر و احادیثی هم‌چون: حدیث غدیر و منزلت، پایه و اساس هر اعتقادی غیر از عقیده‌ی بر حق شیعه را بر می‌کند، اما در بررسی پنداره‌ی رضایت می‌توان با مایه‌ای کم‌تر و مؤونه‌ای سهل‌تر، شبهات وارد شده به اعتقاد شیعه را بر طرف ساخت.

از طرف دیگر، این فرض نیز وجود دارد که طرف‌داران پنداره‌ی رضایت ادعا کنند: با فرض قبول وجود نص در مورد خلافت

امیر مؤمنان علیه السلام، گفتار و رفتار آن حضرت نشان از آن دارد که ایشان از حق خود در گذشته، به حکومت دیگران رضایت داده‌است و شیعه نیز باید به پیروی از امام خویش اختلاف را کنار گذاشته، خلفای سنیان را پذیرا باشد.

از این رو با قرینه ساختن کلمات خود آن حضرت در حقانیت خویش و بطلان وقایع اتفاق افتاده، مبنایی استوار را در توجیه سخنان و رفتارهای دوپهلوی امیر مؤمنان علیه السلام مهیا کرده، اتهام تناقض و تخالف عقیده‌ی شیعه را با رفتار و گفتار پیشوایان الهی خویش برطرف کرده‌ایم.

قابل ذکر است که ارائه‌ی مدارک اهل تسنن در پاورقی‌ها صرفاً جنبه‌ی ارائه‌ی شاهد و مؤید دارد و در برخی موارد به عنوان جدل به کار رفته‌است و همان‌طور که گفته شد، هدف اصلی این نوشتار نشان دادن سازگاری و نبود تناقض در اعتقاد شیعه است.

سوم: با توجه به نکته‌ی قبل، در ارائه‌ی شواهد و قرائین، به مدارکی بسنده کرده‌ایم که مخالفان برای اثبات پنداره‌ی رضایت از آن بهره جسته‌اند. تا با رعایت اختصار، هم مشتی از خروار را در حقانیت امیر مؤمنان علیه السلام از زبان آن حضرت ارائه کرده‌باشیم و هم عدم رعایت موازین علمی را از جانب مخالفان روشن ساخته‌باشیم. لذا در فصل دوم به طور عمده خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه را بررسی کرده، به برخی از متون و روایاتی که مخالفان به آن استناد کرده‌اند، اشاره کرده‌ایم.

چهارم: در بررسی پنداره‌ی رضایت، دو عنوان اصلی‌تر نیز وجود دارد. یکی بیعت امیر مؤمنان علیه السلام (و دیگر ائمه علیهم السلام) با حاکمان

زمان خود و دیگری شرکت و استناد امیر مؤمنان علیه السلام به شورا (هم چون: نامه ی ۶ نهج البلاغه). از آن جا که این دو عنوان بحث های مفصل تری را طلب می کند، بررسی شبهات پیرامون آن را به نوشتارهای مجزا و مبسوط تر در این دو زمینه در جلد های بعدی این سلسله مباحث موکول می کنیم و در این نوشتار، دیگر شبهاتی را مورد دقت قرار می دهیم که در صدد ایجاد این توهم است که امیر مؤمنان علیه السلام برای خود حقی الهی قابل نبوده و حکومت غاصبان را تأیید کرده است.

هم چنین بررسی شبهاتی پیرامون روابط شخصی و احیاناً خانوادگی میان امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام با خلفای جور (هم چون: ازدواج های میان فرزندان شان و یا برخی مشورت ها و امثال آن) را نیز در جلدی دیگر جستجو خواهیم کرد.

به طور خلاصه: در این نوشتار توجه خود را به بررسی غصبِ خلافت و جود مقدّس امیر مؤمنان علیه السلام معطوف کرده ایم و این هدف را تعقیب می کنیم که از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام آن چه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاده است، غصب حق الهی ایشان است و هیچ گفته و یا کرده ی حضرت، نشانه ای از رضایت خاطر نسبت به ظلمی که بر ایشان روا داشته شده، ندارد و حتی در دوران حکومت و زمام داری نیز مظلومیت ایشان استمرار یافته است که:

«مَازِلْتُ مَظْلُومًا مِّنْذُ قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا»^۱

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۳۰۶/۹ و نظیر آن: بحار الانوار ۲۸/۳۷۳، به نقل

مقدمه

در بحث امامت تطبیقی به تبیین دیدگاه شیعه و اهل تسنن در مقوله‌ی امامت پرداختیم و نشان دادیم: در نظریه‌ی اهل تسنن، امامت و خلافت رسول خدا به معنی زمامداری جامعه‌ی اسلامی پس از رحلت رسول اکرم است و هر کس این مقام را به دست آورد، بر مردم لازم است که به اطاعت او تن دهند و او را امام خویش بشناسند. اما در اعتقاد شیعه، امام کسی است که از جانب خداوند متعال و به معرفی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مقام ولایت شرعی و واجب الاطاعة بودن منصوب می‌شود و بر همگان اطاعت از او امر و نواهی او واجب و لازم می‌گردد.

در اعتقاد شیعه امر زمامداری و حکومت بر جامعه‌ی اسلامی نیز یکی از شعب ولایت شرعی نبی اکرم و ائمه علیهم السلام است و ائمه علیهم السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جانشین و خلیفه‌ی او در امر زعامت و رهبری جامعه می‌باشند. اما آنچه ائمه‌ی اطهار علیهم السلام از پیامبر اسلام به ارث برده‌اند، منحصر در زمامداری امت نیست

بلکه علاوه بر آن که خلافت این بزرگواران در شأن ولایت پیامبر، اعم از زمام‌داری و حکومت است، شوون دیگری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز به خلفای به حق ایشان به ارث رسیده است.

در یک عنوان کلی: امامان معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، جانشین این بزرگوار در شأن تعلیم و تبیین آیات قرآنی و احکام و معارف دین اسلام می‌باشند. این مهم علاوه بر دیگر ویژگی‌هایی است که شیعه برای امامان خویش قایل است. ویژگی‌هایی نظیر: علم الهی، عصمت، ولایت تکوینی و دیگر شوون. در یک جمع‌بندی، اعتقاد شیعه بر این است که خداوند متعال در میان امت اسلام (و بلکه در میان تمام خلائق) برگزیدگانی دارد که ویژگی‌ها و فضایل بی‌شماری به آن‌ها عنایت کرده و امر هدایت و سرپرستی بندگان خود را به آنان سپرده است و در رأس این برگزیدگان الهی، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قرار دارد و جانشینان به حق ایشان، ائمه علیهم السلام می‌باشند که پس از پیامبر، امر هدایت و رهبری امت در امور دینی و دنیایی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی همه و همه به عهده‌ی اینان قرار گرفته است و مردم موظف شده‌اند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اوصیای به حق او مراجعه کنند و هدایت و رستگاری دنیوی و اخروی خویش را از ایشان طلب کرده، تسلیم محض آن‌ها باشند. این بزرگواران حجت خدا در میان خلق و امنای الهی در زمین‌اند.

نکته‌ی بسیار مهم در اعتقاد شیعه آن است که: ثمره‌ی معرفتی امام به مقام امامت، تعیین وظیفه‌ی مردم در مراجعه به اوست. به عبارت دیگر: خداوند متعال همراه با معرفتی برگزیدگان خود به عنوان امام، به بندگان خویش امر می‌کند که بر گرد این پرچم‌های

برافراشته جمع شده، هدایت را جستجو کنند. امام به لحاظ امامتش حجت و مرجع است و خداوند با تعیین امام، محل رجوع مردم برای کسب هدایت و تأمین سعادت را معین کرده است.

از جمله تفاوت‌های رسول و امام نیز این است: رسول به لحاظ رسالتش مأمور به ابلاغ می‌باشد هر چند مردم به او گوش نداده، سراغش نیابند. اما امام به لحاظ امامتش، مرجع و مقتداست و این مردم هستند که موظف به مراجعه‌ی به او و تقلید و تبعیت از او می‌باشند. نه آن که امام موظف باشد سراغ مردم رفته، آنان را به خود دعوت کند.

لذا بنا به فرمایش امام باقر علیه السلام:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكُفَّةِ إِذْ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي.»^۱

مثل امام هم چون کعبه است. چه، به امام مراجعه می‌شود و او [سراغ مردم] نمی‌آید.

کعبه محل رجوع مردم برای بجا آوردن یک سری اعمال و وظایف می‌باشد. خداوند با معین کردن خانه‌ی کعبه، مرجعی را نشان داده است تا مردم به آن جا بروند و وظایف خود را انجام دهند. نه آن که چون حج بر مردم واجب است خانه‌ی کعبه به‌راه بیفتد و خود را بر مردم عرضه کند!

(۱) بحار الانوار ۳۶/۳۵۸، ح ۲۲۶ و نظیر آن در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله: همان ۲۲/۴۸۳ و همان ۲۳/۳۸۰ و همان ۲۹/۴۸۳۸ و همان ۴۰/۷۸ و همان ۹۰/۱۵ و وسائل الشیعه، حرّعاملی ۴/۳۰۲، ح ۵۲۱۳ و احتجاج، طبرسی ۱/۱۸۹.

امام نیز مرجع است و مردم موظف‌اند به او مراجعه کنند. نه این‌که امام وظیفه داشته باشد تا به دنبال مردم برود و از آن‌ها برای انجام واجباتشان دعوت کند.^۱ لذا لازمه‌ی مقام امامت، اقدام اوّلیّه بر هدایت و ارشاد مردم و حتّی محقق کردن امور مربوط به شوون امامت، هم‌چون: زمام‌داری نیست.

در نتیجه ما از پیش ملاکی برای تعیین وظایف امام نداریم و به اصطلاح نمی‌توانیم به صورت پیشینی شرح وظایف او را تهیّه کنیم. تا چه رسد به این‌که عملکرد ائمه علیهم‌السلام را با معیارهایی از پیش خود بسنجیم و یا به توجیه ناروای رفتارها و عکس العمل‌های آنان، بنا بر ملاک‌های موجود برای رفتار خود بپردازیم.

به عنوان مثال: اگر هر سطح از تبلیغ دین خدا را از وظایف امام - و نه از شوون او - بدانیم، این سخن امام قابل توجیه نیست :

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنَ الْفُرُوضِ مَا لَيْسَ عَلَى شِيعَتِهِمْ وَ عَلَى شِيعَتِنَا مَا لَيْسَ عَلَيْنَا. أَمَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَسْأَلُونَا قَالَ: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونَا وَ لَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ. إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا وَ إِنْ شِئْنَا أَمْسَكْنَا.»^۲

[حضرت رضا از] امام سجاد [نقل می‌کند که] فرمود: بر

(۱) احتجاج ۱/ ۱۸۸ و ۱۸۹، باب احتجاجه علی الخوارج و کتاب سلیم/ ۳۰۴، ح ۲۵ و

بحارالانوار ۴۴۵/ ۲۹، به نقل از زراره و ۴۴۲ از هشام بن حکم.

(۲) کافی ۲/ ۲۱۲، کتاب الحجة، باب أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ... هم الأئمة، ح ۸ و نظیر آن:

احادیث دیگر همین باب و بصائر الدرجات، صفار/ ۳۸، جزء اوّل، باب ۱۹.

امامان چیزی واجب است که بر پیروانشان واجب نیست و بر شیعیان اموری واجب است که بر امامان نیست. خداوند آنان را امر کرده است از ما سؤال کنند و فرمود: «از اهل ذکر [اهل قرآن و اهل بیت پیامبر] بپرسید اگر نمی‌دانید». پس آنان را دستور داد از ما بپرسند و جواب دادن بر ما لازم نیست. اگر بخواهیم پاسخ می‌دهیم و اگر نخواهیم دست نگه می‌داریم.

در این بیان، امام علیه السلام پاسخ‌گویی به مردم در امور دینی را - که شأن انحصاری ایشان می‌باشد - منوط به خواست خویش کرده است که بنا به صلاح دید خود اقدام به پاسخ‌گویی کرده یا پرسش سؤال کننده را بی‌جواب بگذارد و یا بر اساس روایات دیگر، بسته به سطح درک و فهم مخاطب، پاسخ‌های متفاوتی را به افراد مختلف بیان کند.

در این جا روشن است که: ما دلیلی از پیش نداریم تا با استناد به آن بتوانیم وجوب پاسخ‌گویی بر امام را ثابت کنیم. لذا در متون روایی ما این شأن، با عنوان: تفویض امر خلق به امام، یاد شده است.^۱ اصولاً لازمه‌ی مقام وجوب اطاعت مطلق و تفویض امر خلق (و دین) جز این نیست. اگر اطاعت کسی به طور مطلق واجب شد و اگر امور مردم به فردی تفویض گشت، دیگر معنا ندارد زیردستان او آیین نامه و دستورالعمل برای او ترسیم کنند. وقتی صلاح دید شخصی یک نفر لازم القبول باشد، ما ملاکی از پیش برای رفتارها و

(۱) کافی ۲۶۵/۱، کتاب الحجة، باب التفویض إلى رسول الله و إلى الأئمة فی أمر الدین

گفتارها و احکام او نداریم. بلکه وظیفه‌ی ما اینست که به او مراجعه کرده، هر چه دستور داد اطاعت کنیم و هر کاری انجام داد آن را حق و صواب بدانیم.

باید تذکر دهیم تأکید ما در این جا بر این است که: ما ملاکی برای تشخیص وظایف امام و تعیین وجوب و حرمت اعمال و رفتار او نداریم، اما این که امام به عنوان یکی از بندگان خدا وظایفی بر عهده دارد، امری دیگر است. لذا هر چه امام انجام دهد برای ما لازم القبول است. اگر امام بیان کرد که در این جا این عمل بر من واجب بود و یا من به اختیار خود چنین اقدامی کردم، سخن خود امام است که مبنای فعل او را برای ما روشن کند و ما از پیش ملاکی برای تشخیص این مبنا نداریم.

در امر حکومت نیز چنین است. این که امام مأمور باشد ولایت خود را در حوزه‌ای خاص تحت عنوان زمام‌داری اعمال کند، برای ما روشن نیست. بلکه امام چون امام است مردم باید به او مراجعه کرده، او را مقتدای خویش قرار دهند و از او امر و نواهی او اطاعت کنند. لذا چه بسا امام ابتدا اقدام به تشکیل حکومت کند و یا آن که منتظر اقبال عمومی مردم شود. چه بسا با وجود اقبال عمومی باز هم دست به تشکیل حکومت نزنند. یک جا تا پای جان پیش رود و در جای دیگر حفظ جان خویش را لازم بشمارد.

به اعتقاد شیعه هر نحوه از عملکرد امام قطعاً مطابق رضایت و حکمت خداوند است و هر امامی بین خود و خدای خویش

وظایفی دارد که آن را انجام می‌دهد.^۱ چه بسا امام مأمور به ظاهر باشد و یا آن که وظیفه‌ای خاص، جدای از وظیفه‌ی دیگر مسلمانان به عهده‌ی او قرار داده شده باشد. لذا جز بیان خودِ امام در تشریح عملکردش، راهی برای پی بردن به حکمت افعال امام نداریم. اگر امام حکمت عملش را بیان کرد باید پذیرای آن باشیم و چنانچه توجیهی برای آن به ما ارائه نکرد، باز هم جز پذیرش آن عمل و اعتقاد به حَقَّانیت آن، راهی پیش ما قرار ندارد.^۲ اعتقاد به عصمتِ امامان و برخورداری آنان از علم الهی سبب شده است تا شیعه در مقابل ائمه علیهم‌السلام تسلیم محض بوده، به اعمال و رفتار آنان سرسپردگی کامل داشته باشد و عملکرد آن‌ها را حق و صواب دانسته، رضایت خدا را بر آن قطعی بداند.

توجه به این مقدمه‌ی مهم، ما را در بررسی نحوه‌ی عملکرد ائمه و به خصوص امیر مؤمنان علیه‌السلام یاری زیادی خواهد کرد. اصل اولیّه و اعتقاد زیربنایی شیعه حَقَّانیت گفتار و کردار امام معصوم و تسلیم محض بودن در برابر اوست و لذا چنانچه بیان و توجیهی از جانب آن بزرگواران برای عمل خویش به ما نرسیده باشد، نسبت دادن خطا و اشتباه و مخالفت با شرع به آنان گناهی نابخشودنی است. بلکه وظیفه‌ی ماست تا در چهارچوب ادله‌ی قطعی که در دست داریم،

(۱) علل الشرایع ۲۰۴/۱، باب ۱۳۵، ح ۱ و کافی ۲۸۰/۱، باب أن الأئمة لم يفعلوا... و امالی، طوسی ۴۴۱/۱؛ المجلس الخامس عشر، ح ۴۷ و غیث، نعمانی ۵۲/۱، باب فی أنَّ الإمامة تكون باختيار الله، ح ۳ و بحار الانوار ۱۹۲/۳۶، ح ۱.

(۲) همان ۲۴۹/۱، باب ۱۵۹، ح ۲ و بحار الانوار ۱/۴۴، ح ۲.

محملِ صحیح عملکردِ اولیای خداوند را پیدا کرده، از هرگونه توجیه ناروا و بی دلیل پرهیز کنیم و علم آن چه را که دست ما از آن کوتاه است، به خداوند متعال و صاحبان ولایت الهی واگذار کنیم. آن چه در این دروس به آن پرداخته ایم، بیان این مطلب است که واقعیات تاریخی نشان می دهد: شوونی از امامان علیهم السلام که در رابطه با مردم بوده، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث برده اند؛ تا حد امکان و توسط دشمنان اهل بیت علیهم السلام غصب گردیده است و همان گونه که در جلد اول در بحث امامت تطبیقی اشاره کردیم، غصب شوون ائمه علیهم السلام به معنی جلوگیری از اعمال خارجی این شوون و تکیه زدن بر منصب این بزرگواران در امر هدایت و رهبری امت اسلام و ایجاد مانع و فاصله میان امامان و مردم می باشد.